



طلسم زمستان

سیاوش سلطانی





شعر ۸۴

طلسم زمستان

سیاوش سلطانی

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۳، نشر مهری (شمارگان: ۱۰۰ نسخه)
شابک: ۹۶۴-۹۱۷۲۳۲-۱-۱۹۷۸

اصفحه آرای و گرافیک جلد: استودیو مهری

مشخصات نشر: نشر مهری.

۲۰۲۴ میلادی/۱۴۰۳ شمسی.

مشخصات ظاهری: ۳۶ ص: غیر مصور.

موضوع: شعر معاصر فارسی.

کاپی حقوق محفوظ است.

© ۲۰۲۴ سیاوش سلطانی.

© ۲۰۲۴ نشر مهری.

فهرست

۵	شهادت تخته سیاه
۸	فرسوده دلدارگی
۱۰	ترانه‌ای سبز در ضیافت گل سرخ
۱۲	اکسیر بهار
۱۴	سلسله جبال تنهایی
۱۶	طلسم زمستان
۲۱	در رتای مرغ طوفان
۲۴	شیب‌خون دگرگونی
۲۸	جنس عشق



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com



برای س.ک

شهادت تخته سیاه

آه میز و تخته سیاه کلاس درس
چه خاموش غریو آه شما بلند شد
آن لحظه که شدید شاهد شیدایی من
همان لحظه
درست همان لحظه
که شکست تیر نگاهش
شیشه نازک دل بلوری من

نمی‌دانم

چه خواهد بود سرنوشت ما؟

و دست تقدیر

برای ما

چه رقم خواهد زد؟

اما

اما

آیا می‌شود نصیب من

نوازش دستان مخملی‌ات؟

آیا می‌شود قسمت تن رنجور من

حس آرامش بخش حرارت درونی‌ات

وقتی که، میهمان آغوش من هستی

لیکن من

همواره تو را می‌کشم در آغوش

اما در گلستان ژرف خیال

از بس که زیسته‌ام در خیال

تو را تنها وهمی می‌بینم

وهمی که ارباب تنهایی آن را برساخته‌اند

بهار ۹۳- کرج

هزاران بار گفتم به این چکاوک
که جنس او از تو
برای این آدم‌ها غریب است
اینجا سرزمین کرکس‌هاست
هر چه‌چه‌ای اینجا شهید است

ای چکاوک عاشق
پر بکش از این بیشه
خاک این دیار فرهاد کش است
نمی‌گیرد شقایق وجودت
در این شوره زار ریشه

بهار ۹۳- کرج

فرسوده دلدادگی

خسته‌ام، از همه کس خسته‌ام
من دگر در این ره پر پیچ و خم
از همه آدم‌ها گسسته‌ام

رانده شد بچاره مرغ دل من
پر سر هر شاخه‌ای که جا گرفت
سهم او سنگ و تیر شد
تیرها در جان او آرام گرفت

به یاد جاوید نام ترانه موسوی

ترانه‌ای سبز در ضیافت گل سرخ

ترانه چه آسان به پایان رسید راحت
و چه آرام نشست سکوت بر لبانت
چه استوار در ره آزادی می پیمودی
چو می دانستی میسوزد دجال جانت
چه بی یاک جان بر کف نهادی
آن‌گه که دیدی می کند دشمن ویران زادگاهت
چه بی تاب در قتل‌گاهت گام گذاشتی
با آنکه می دانستی می شکند دژخیم زمان استخوانت

تن تو تاختگاه اهریمنان شد
زانکه آوردی حق را بر زبانت
آن بزرگ دلاور این خاک تویی
هرچند توان تو بود در آن ظریف انگشتانت
چه باطل اندیشید آن مرتجع پیر جاهل
که با کشتن تو می کشند دست از پیکار یارانت
چه نادان بود آنکه خیال کرد
به خون تو نمی جوشد خون هم‌زمانت
آرام بگیر ای نرگس خفته در خواب
می ستانند انتقام را برادرانت

پاییز ۸۸- تهران

با اکسیر بهار
این دل مرده
دوباره زنده شد

زندگی ام کویری بود خشک و سوزان
دیدگانش را احاطه کرده بود سراب‌ها فراوان
سراب‌هایی که کرده بودند کمرنگ مرز
خیال و واقعیت را

ترکرد شبنم بهار خشک‌های لبانم را
سو داد مرهم بهار دیدگان کورم را

گام‌هایم استوار شد به سوی وادی زندگی
نجات داد نوش داروی بهار
ایساز وجودم را

هرجانب - کردان - بهار ۱۳۹۸

اکسیر بهار

می‌نوازد نسیم بهار تارهای روحم را
می‌درخشاند پرتوهای آفتاب لوح وجودم را
بهار آمد و دگرگون کرد احوالات شومم را

با زایش طبیعت
ریشه‌های غنچه‌های خشکیده درونم
دوباره شکفته شد

سلسله جبال تنهایی

من و محاصره سلسله جبال تنهایی
من و فراق دره‌های ماتم و زاری
می‌برد نسیم بهاری پریشانی‌ام
می‌زداید هوای کوهستان اندوه نفسانی

روزگارم مانند تن کوهستان
سخت شده است

بختم همچون کوها
ناتوان از وصالی
کامیابی‌ام اندک است
به مانند عمر
شکوفه‌های نوبهاری

مرهمی است این چند دقیقه
در پناه البرز
برای تحمل افسردگی
ناشی از شکیبایی

لگ نوازی می‌کند غم
در صحنه وجودم
گریزی نیست اما از این
هوومان خیالی

ارنگه - البرز - بهار ۱۳۹۷

تقدیم به خاطره جان باختگان جنبش مهسا

طلسم زمستان

زجر آور زمستانی ای ست در کوران بهار
فروید می آید تازیانہ های سترگ سرما
بر پیکر لخت کوهستان
پیوسته، بی وقفه

نفس شهر دیگر در نمی آید
پرنندگان در غبار وهم سرگردان اند

جغد نیمه شب می کشد شیون
از کس اما یاری بر نمی آید

بذرهای بنفشه از نهیب سوز
حتی به سن پژمردگی نرسیدند
نو شکوفه های شیدای بید
از فریب عفریته ی سرما
آمدند در پی استقبال نسیم بهاری
اما در نطفه خشکیدند

مرغان دریایی
دیرزمانی در پی ساحلی امن
در نور دیدند ژرفای آسمان را
اما طعمه شکارچی دهر شدند

کاروان های دریا دلان
در پی آب گوارا
بی مهابا شکافتند دل کویر را
اما اسیر فریب سراب شدند

تقلای وصال بلبل و گل

ابدی است اینجا

روزی هزار بار در این محفل پروانه

می‌کشد آتش شمع را در آغوش

لیکن آتشفشان درونش سرد نمی‌شود

آدم‌ها خسته، افسرده

رمقی نیست دیگر در تن این جمع

کنج محبس خانه دلمرده

گویی جز این تباهی سرد دلهره‌آور فضایی نیست

گویی جز این شب تاریک رعب‌انگیز، سزایی نیست

گم شده کوچک‌ترین قطره‌ی امید در دریای دل‌ها

شرارهای یاس

ذره ذره

شمع دلم را سوزانده

شعله‌های خشم

آتش بر خرمن وجودم رانده

نیست اما گریزی از این مهلکه

هفتاد و اندی است

که میزبان این کلبه کوچک

در بی‌نهایت سبزی جنگل

مسخر است در طلسم زمستان و

در را به روی این پیرمرد در راه مانده

نمی‌گشاید

من اما به امید میهمانی بهار

می‌کشم بر دوش بار سهمگین درد را

گوچه می‌دانم آب شدنی نیست ظلمت بی‌انتهای یخ

اما انتظار می‌کشم به جان، غنچه سنبل را

شاید این زمستان

به درازا بکشد چون صد زمستان دیگر

شاید این تن مفلوک مستهلک

دیگر بهاری را به چشم نبیند

با تمام این تشویش‌های طاقت‌فرسا
با سیطره سنگین پریشانی
من باور دارم از ژرفای وجودم
که بهار دوباره می‌آید

استانبول-زمستان ۱۴۰۱

در رثای مرغ طوفان

بوده‌اند همیشه مردانی
که گوش خراش می‌آمد طنین صدایشان
و دل آزار می‌نمود رنگ کلامشان
هر پیکری روح مردمانشان

مردانی سخت اراده چون پولاد
سخت پایدار چون کوه
و سخت زلال چون دریا
که نبودند از جنس روزگارانشان

مردانی که چشم‌هایشان
می‌دید درخشش بال‌های پرندگان آزاد را در افق‌های دور
و گوش‌هایشان می‌شنوید پژواک نغمه‌های دلنوازی
که در ساحل بی‌کران خوشبختی
سر می‌دادند در آوازه‌هایشان

ناخدا یانی که در دریا‌های تاریک و طوفانی
و در ناامیدی و یاس بی‌پایانی
که فراگرفته بود گوشت و پوست عرشه را
استوار ایستادند و رها نکردند مسافران‌شان

مسافران بی‌قرار شوریدند و
و نا آرام به هرسو جنبیدند و
سوراخ نمودند از سر و حشمت
تن کشتی‌هایشان

غرق شد آرزوها و
شکسته شد حباب خیال‌ها و
تاریکی شب، دریا را فرا گرفت
خاموش نشد اما مشعل در دستان قهرمان‌شان

گرج-تابستان ۹۹

شبیخون دگرگونی

گذر واژه دلم را تنها به تو هدیه داده بودم
و تو تخت نشین سرسرای قلب من شده بودی

آن همه عواطف
آن همه احساسات پاک
از خورشید درون سینه ام
بر تو می تابید
و درخششی ستاره وار می یافت

تمامی آن سالها
تمامی آن لحظه ها
از پرتو وجود تو گرم می شد

اما طوفانی سهمگین
ناگهان
بی نشانه ای از قراولان اش
ژرفنای درونت را
دگرگون کرد
و تو دیگر، تو نبودی

چه بد می کند شیطننت زمان
چه ناجوانمردانه شبیخون می زند لشکر تغییر
بر سراسر تعلقاتم

گوی پی پیرزن مکار دهر
در پی آتش زدن است به
هر چه بر تار و پود دلم بافته ام

هر چند می‌دانم
که تو دیگر
آن ستاره تابان
آسمان زندگی من
نخواهی بود

اما من
با تمام وجود
سعی در حفظ خاطراتی دارم
که با بذر جوانی‌مان
پرورده بودیم

پس باش
پس بمان
نه در عالم واقع
بلکه بسان خیالی محال
در چارسوی ذهن من

تا بتوانم
رنج این زندگی
اندوه‌بار را
تحمل کنم

امینونو-استانبول، پاییز-۱۴۰۱

خطاب به ش.ش

جنس عشق

عشق دریای نیلگونی ایست
که از پاکی ماهیتش
تا ژرفای‌های درونش
آشکار است برای همگان
زان زلالی وصف ناپذیرش

عشق ساده است
به مانند کودکی خردسال
همواره حاضر
حالی از هرگونه رندی
بیگانه از هر نوع تزویر
در مسلخ معشوق

عشق صادق است
حبله برای او
مفهومی است بیگانه
که در دایره لغات دلداری اش
با خطی نامرئی نگاشته شده است

این دریای بی کران
با وجود بخشندگی بی پایانش
بر نمی‌تابد حضور
نامحرمان را
تا ساحت پاکش را
با ظلمت خودخواهی، آلوده کنند

عشق وجودی
از جنس خود را می‌طلبید
که بتواند نوای شوریدگی‌اش را
با گوش جان در یابد
تا بتواند پرتوی الطاف‌اش را
بر آینه او منعکس کند

ساریر - استانبول - بهار ۱۴۰۲

Mehri Publication founded in 2012 in England. Mehri is a publishing house that aims to support writers, translators and artists to publish their works, in particular, the ones who are not allowed to publish their books in their own countries because of the censorship. It publishes books in Persian, English, Arabic, and other languages in the UK, divided in different categories such as Novel, Classic Literature, Poetry, Essay, Memoir, Translation Literature, Persian Humour, Art, Research and History, and Children book.



MHPUBLICATIONS

Poem 84

The Spell of Winter

Siavash Soltani

British Library Cataloguing Publication Data: A catalogue record for this book is available from the British Library | ISBN: 978-1-917232-66-1 | First Published Summer 2024 | 36 Pages | Printed in the United Kingdom

Book & Cover Design: Mehri Studio

Copyright © Siavash Soltani, 2024.
© Mehri Publication Ltd. \ London, 2024.
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photocopying and recording, or in any information storage or retrieval system without the prior written permission of Mehri Publication.



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com



داستان کوتاه فارسی
سرمنشأ جهان • ژوان ناهید
پس از بودنت • مهدی وحید دستجردی
غرب آرزو • دلپا منتظری
زن چشمانش را بست • انوشه منادی
پیرانای قاتل و داستان‌های دیگر • شهلا شهبانین
سفر حجی در خط زمان • گردآورنده: فرهاد کشوری
آلاسکای آبالوئی و هفت داستان دیگر • اعظم احمدی‌پناه
فردا اتفاق افتاد • کیوان باژن
ممنون که مرا یادتان هست • مرضیه کریمیان کاکاکی
من پدر هفتاد و چهار بچه هستم • پژمان سلطانی
افیون • ناصر قادری
نام من داستان است • مجید دانش‌آراسته
روژین • مجید دانش‌آراسته
یادداشت‌های یک زن خانه‌دار • طایی کاظمی
لطفاً مرا بکشید • منصور تهرانی
درخت با جنگل سخن می‌گوید • گردآورنده: فرهاد کشوری
سفرنامه سنگ خارا • رسول نقیسی
مسافت طولانی نبود • حسین حضرتی (ح. ا. تیرداد)
مسجدسلیمان در آینه‌ی داستان • گردآورنده: قباد آذرآیین
لوطی‌ای که انترش مرده بود • قباد آذرآیین
زمان هرگز راکد نبوده است • مهشید رستمی
دختر با بالاتن برهنه و قصه‌های قدیمی دیگر • بهداد امینی
برای یک زندگی معمولی • گردآورنده: فرهاد کشوری
ساعت آبی • محمود شکراللهی
بر آجر فرش حیاط • کیومرث پوراحمد
جسدها تکثیر می‌شوند • کیومرث پوراحمد
آل‌زایمر، بیماری محبوب من • کیومرث پوراحمد
بهروایت مردگان • آرش دبستانی

سیاوش سلطانی افشار، پژوهشگر، نویسنده و فعال سیاسی است. سلطانی از دوران جنبش سبز تاکنون در عرصه سیاسی ایران در مبارزه با جمهوری اسلامی فعال بوده و هم اکنون سمت دبیرکلی شاخه «اینترنشنال» جبهه ملی ایران را بر عهده دارد. او دارای مدرک کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه تهران است. فعالیت‌های تحقیقاتی سلطانی بر موضوعاتی چون دموکراسی، پوپولیسم، هویت ملی ایرانی، توسعه سیاسی ایران و لیبرالیسم متمرکز بوده و مقالات متعددی را در این زمینه‌ها به چاپ رسانده است.



The Spell of Winter
Collection of Poems
Siavash Soltani

هفتاد و اندی است
که میزبان این کلبه کوچک
در بی‌نهایت سبزی جنگل
مسخر است در طلسم زمستان و
در را به روی این پیرمرد در راه مانده
نمی‌گشاید



www.mehripublication.com